

در مورد فوتبال ایرانی و زندگی در عصر تهدیدهای اتمی

قبل از آنکه دکمه قرمز را فشار دهی



بنویسی یا نه که یاد تهدید اتمی آقای میرزا ایمن می افتنی و قبل از آنکه دکمه قرمز را فشار دهند و با خاکستر یکی شوی، بی خیال می شوی و سکوت می کنی و مطلبت را مثل پسرهای خوب می نویسی و تمام.

بنابراین، تو ای خواننده خوب که این مطلب را می خوانی، فکر نکن نویسنده در این کشور و در این خاورمیانه زندگی نمی کند و واقعا دل در گروی چنین فوتبال بی در و پیکری دارد که نشسته ظهر روز تعطیلش را خرج کرده برای نوشتن از چنین موضوعی! یادت باشد که دنیا دنیای بمب های اتمی است و دکمه قرمز که فشار داده شود دیگر نه تومانی و نه من!

قصه فلاح نژاد و دلش

محمد علی فلاح نژاد در یکی از روزهای هفته قبل یکدفعه دیگر نقش نکشید و رفت. به همین سادگی و راحتی و یکدفعه ای خیلی ها برایشان این سوال پیش آمد که دلیل مرگش چه بود. دلیل مرگش خیلی ساده بود. حتما حال دلش خوب نبوده و گرنه با این سن و سال وقت رفتنش نبود. دل آدم همه چیز آدم است. دل که حالش خوب نباشد چطوری انتظار داری آدم زنده بماند؟ چه بسیارند آدم هایی که فکر می کنی زنده اند اما مدت ها است که از این دنیا رفته اند و حتی خودشان هم نمی دانند. روی دلشان یک من خاک نشسته عین خاک روی تابوت.

محمد علی فلاح نژاد نباید اینقدر زود می رفت اما رفت چون حال دلش خوب نبود. چون دلش خون بود. چون دلش درد داشت. اگر می خواهی بدانی دلیل مرگش چیست همین جواب برایت بس. حال دلش خوب نبود. کاش وقتی دکمه قرمز را می زدند، کاش وقتی وقتش می رسد که نوبت رفتنشان می رسد حال دلمان خوب باشد.

دل خراب، آن دنیا هم حال آدم را می گیرد.

یادش بخیر مرحوم ابراهیم منصفی و آن آهنگ دیوانه کننده جنوبی اش که سهیل نفیسی هم به زیبایی باز خوانی اش کرد:

وقتی دل خرابته

فکر نکنی عذابته

غصه بی حسابته

بی کشته خوشتابته

ول بکن غصه و غمت

کم بکن آه و ماتمت

یه حرف تازه گیر بیار

گرم صفا بکن دمت

توضیحات ضروری: اگر نبود ترس از حمله اتمی کره شمالی به جزایر گوام و اگر نبود ترس از تهدید اتمی آقای میرزا ایمن دبیر تحریریه که هشدار داده بود مطلب باید تا ساعت یک روز پنجشنبه برسد و گرنه خون به پا می کند، و اگر نبود ترس از حمله اتمی پیشگیرانه آمریکا و آن ترامپ گل باقالی به پیونگ یانگ و یتیم شدن بانویوروم، رفیق جینگ جناب افشین خان قطبی، اگر نبود خاطر عزیز آن چهار تادانه شیوید مویی که جناب منشا به مدد شیوه آبیاری قطره ای روی تنها ناحیه حاصلخیز کله اش «کاشت و داشت» کرده ولی برداشت نمی کند، اگر نبود محض خاطر عدالت و بی طرف بودن و مدبر و مدبر بودن جناب تاج که با این شیوه فدراسیون داری اش، اصلا بعید نیست اگر رییس فیفا یک روز قاطی کند و خودش و ما راحت کند، اگر نبود لذت ناب تماشا کردن چند فیلم و سریال تازه ناب تا خود پنج صبح و از یاد بردن دنیا و مافیها و کوک شدن کیف ما و پر شدن آن لیوان چای که تا پر نباشد نویسنده دستش به نوشتن نمی رود، اگر نبود خاطر جمعی ما از قول سردار سلیمانی برای گرفتن انتقام خون شهید حججی و اگر این قول سردار حال ما را خوب نمی کرد چه حالی می ماند برای آدم که بخواهد بعد از ظهر روز تعطیلش را بگذارد برای نوشتن از فوتبال بی در و پیکر و بی هویت ایرانی؟ جدا حیف وقت نیست که آدم بخواهد به هدر بدهد برای تحلیل کردن این فوتبال؟

وقتی که می توانی صرف کنی برای دیدن سریال جدید آقای مرسدس و کیف کنی از اینکه برندان گلیسون در این سن و سال هنوز اینگونه شورانگیز و اثرگذار ظاهر می شود و وقتی می بینی یک داستان شگفت انگیز از یک ذهن زیبا و درجه یک عین استیون کینگ، تا چه اندازه می تواند آدم را به شور وادار کند، چرا وقتت را صرف کنی برای تماشای بازی های مثلا استقلال؟ از پرسپولیس برانکو پر شور تر و روی دور افتاده تر که نداریم. داریم؟ وقتی می بینی جنگ قدرت درون تیمی، دارد همه شور و اشتیاق بازیکنان را می کشد و وقتی می بینی که بازیکنان داخل زمین گرمند به اینکه به که پاس بدهند یا ندهند، وقتی می بینی فدراسیون فوتبال جای حمایت کردن از این تیم در آستانه بازی حساس آسیایی، دارد روی مخ منشا مهاجم تیم مانور می دهد که بیاموهایت را کوتاه کن، دیگر چه چیز ارزشمندی در این فوتبال می بینی برای دیدن و نقد کردن و نوشتن؟

وقتی می بینی سهیل حق شناس بازیکن کهنه کار سپیدرود، بدون آنکه در بازی خدا حافظی اش حتی یک دقیقه بازی کند، غریبانه با فوتبال وداع می کند، باید چه بگویی و بنویسی؟ چه ارزشی دارد که فوتبال ایران را دنبال کنی؟ چه سودی دارد برای دنیا و آخرت؟ فوقش یک بازی را ببینی و خلاص. بقیه اش مگر چه دارد؟ و اینها یکی و دو تا نیست. اینها دردهایی است که در این پنجشنبه تعطیل، به آن فکر می کنی و دو به شک می شوی که بعد از هفته مسخره ای که داشتی، چیزکی از فوتبال